

جنگ دوست داشتنی

جولی بری

مترجم: اکرم شکرزاده

سرشناسه: بری، جولی Berry, Julie
عنوان و نام پدیدآور: جنگ دوست داشتنی / جولی بری؛ مترجم اکرم شکرزاده.
مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۶۲۲ ص.؛ ۵/۲۱×۱۴/۱۴ م.س.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷-۶۵-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: [۲۰۱۹]. Lovely war,
موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.
موضوع: American fiction -- 21st century
شناسه افزوده: شکرزاده، اکرم، ۱۳۶۵ -، مترجم
رده بندی کنگره: PS۳۶۰۳
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۱۹۳۱۷

جنگ دوست داشتنی

نویسنده: جولی بری

مترجم: اکرم شکرزاده

ناشر: نگاه آشنا

طراح جلد: استودیو جوانه

صفحه آرای: زیبا کتاب

چاپ: احسان

تاریخ و نوبت چاپ: سوم، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷-۶۵-۷



۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

فهرست مطالب

پیش نوا ۱۵

دسامبر ۱۹۴۲ موسیقی راپسودی ۱۵

دسامبر ۱۹۴۲ ۲۳

پرده ی اول ۳۰

هازل - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۳۰

اولین جشن خیریه - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۳۴

ابزار عشق (بخش اول) - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۴۱

ابراز عشق (بخش دوم) - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۴۳

بی خوابی - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۴۵

کینگز ویسکر - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۴۷

درنگ - دسامبر ۱۹۴۲ ۴۸

تلاقی دو نگاه - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۵۰

یک یادداشت - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ ۵۱

قهوه خانه - ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ ۵۲

فراموشی، عطش - دسامبر ۱۹۴۲ ۵۸

پیاده روی - ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ ۵۹

خدا حافظی - ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ ۶۲

درمیان - ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ ۶۴

اولین شاهد - دسامبر ۱۹۴۲ ۶۸

تالار کارنگی - ۲ می ۱۹۱۲ ۷۲

۷۶	اسپارتان‌بورگ ، ۱۳ اکتبر ۱۹۱۷
۸۱	دسامبر ۱۹۴۲ - نقطه تلاقی
۸۲	تالار رویال آلبرت - ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷
۸۹	ادامه‌ی کنسرت - ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷
۹۵	شکنجه - ۲۶-۲۵ نوامبر ۱۹۱۷
۹۷	شب اول - ۲۶ نوامبر ۱۹۱۷

۱۰۰ میان پرده

۱۰۱	۱۱ دسامبر ۱۹۱۷
۱۰۲	۱۶ دسامبر ۱۹۱۷
۱۰۴	۲۳ دسامبر ۱۹۱۷

۱۰۶ پرده‌ی دوم

۱۰۶	«می‌خواهم آماده شوم» - ۳ ژانویه ۱۹۱۸
۱۱۰	کمک‌رسانی - ۴ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۱۶	دسامبر ۱۹۴۲ - دومین شاهد
۱۱۷	تمرین با سرنیزه - ۴ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۲۲	دسامبر ۱۹۴۲ - سومین شاهد
۱۲۶	کولت فورنیر - جولای - آگوست ۱۹۱۴
۱۳۵	سرگرمی آمریکایی‌ها - ۴ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۴۰	زنگ بیدارشو - ۳ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۴۷	سونات پاتتیک - ۸ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۵۴	نامه‌ای در وسط روز - ۹ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۵۹	تمرین تیراندازی - ۷ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۶۳	خواننده - ۱۲ ژانویه ۱۹۱۸
۱۶۷	صبح روز بعد - ۱۳ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۷۰	در تمرین گروه موسیقی - ۱۳ ژانویه ی ۱۹۱۸
۱۷۴	در سنگرها - ۹ ژانویه ی ۱۹۱۸

دستگیری - ۱۵ ژانویه ی ۱۹۱۸	۱۸۱.....
نیم ساعت - ۱۵ ژانویه ی ۱۹۱۸	۱۸۵.....
زیر نور ماه مریخ - ۹ ژانویه ی ۱۹۱۸	۱۹۰.....
کلت م ۱۹۱۰ - ۱۶ ژانویه ی ۱۹۱۸	۱۹۴.....
رسیدن دو نامه - ۱۹ ژانویه ی ۱۹۱۸	۱۹۹.....
۳۰ دسامبر، ۱۹۱۷	۱۹۹.....
۷ ژانویه ی ۱۹۱۸	۲۰۰.....
پیش به سوی خط آتش - ۲۰ ژانویه ی ۱۹۱۸	۲۰۴.....
سردرد، ۲۶ پانویه ی ۱۹۱۸	۲۰۷.....
استفان - ۲۶ ژانویه ی ۱۹۱۸	۲۱۴.....
به آدمک شلیک نکن - ۳۰ ژانویه ی ۱۹۱۸	۲۱۵.....
جوخه ی خون آشام - ۳ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۱۹.....
چرخش - ۸ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۲۲.....
مرخصی دو روزه - ۸ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۲۴.....
شب کنسرت - ۱۱ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۲۵.....
۱۱ فوریه ی، ۱۹۱۸	۲۳۱.....
سرگیجه - ۱۱ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۳۳.....
چراغ قوه - ۱۱ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۳۵.....
بازگشت به خانه	۲۴۲.....

۲۴۵..... میان پرده

۱۲-۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۴۵.....
آپولو	۲۴۵.....

۲۴۸..... پرده سوم

گیردونورد - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۴۸.....
ارشمیدس - ۱۳ فوریه ی ۱۹۸۱	۲۵۲.....
کافه ی دونورد - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸	۲۵۴.....

۲۵۶.....	سنت و نسان دوپل - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۶۳	رستوران خوراک گوشت چارتیر.....
۲۶۷	دسامبر ۱۹۴۲.....
۲۶۷	آهنگ بوسه
۲۶۸	در گردش زمان - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۷۰.....	دسامبر ۱۹۴۲.....
۲۷۰.....	دعای مستجاب شده
۲۷۱.....	زمانی که جوان بودیم - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۷۴	قطار نیمه شب - ۱۳ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۷۶	روز ولتتاین - ۱۴ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۸۲.....	خدا حافظی - ۱۴ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۸۴	دوباره سه قطار - ۱۵ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۸۶	در انتظار نامه - ۲۸ - ۱۹ فوریه ی ۱۹۱۸
۲۸۷	مخفیگاه - ۲ - ۱ مارس ۱۹۱۸
۲۸۹.....	سه میلیون یادداشت - ۱۳ مارس ۱۹۱۸
۲۹۱.....	یادداشتی در پاسخ یک یادداشت - ۱۶ مارس ۱۹۱۸
۲۹۲.....	حفر سنگر - ۱۸ مارس ۱۹۱۸
۲۹۸.....	انکار می‌کنی؟ - ۱۹ مارس ۱۹۱۸
۳۰۱.....	آماده‌سازی - ۲۰ فوریه - ۲۰ مارس ۱۹۱۸
۳۰۴.....	گروه‌بندی مجدد - ۲۰ مارس ۱۹۱۸
۳۰۵.....	عملیات مایکل - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۰۸.....	از پاریس - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۰۹.....	بازگشت به فرانسه - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۱۰.....	مه - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۱۴.....	جس جیمز - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۱۶.....	تک‌تیراندازی در برف - ۲۱ مارس ۱۹۱۸
۳۱۸.....	دسامبر ۱۹۴۲.....
۳۲۱.....	پلاک - ۲۱ مارس، ۱۹۱۸

۳۲۳ میان پرده

۳۲۳ سرنوشت نامه‌های خاص

۳۲۵ پرده‌ی چهارم

۳۲۵ شکلات - ۲۴ مارس - ۵ آپریل ۱۹۱۸

۳۲۸ ناپدید - ۲۵ - ۲۲ مارس ۱۹۱۸

۳۳۰ شرط بندی در مسابقات اسب سواری - مارس - آپریل ۱۹۱۸

۳۳۲ امیل - ۲۲ مارس - ۱۳ آپریل، ۱۹۱۸

۳۳۵ هر کاری باشد انجام می‌دهیم - ۲۹ مارس ۱۹۱۸

۳۳۷ اتاق صورتی - ۱۲ آپریل - ۱۹۱۸

۳۴۰ کلم در کومپین - آپریل - می ۱۹۱۸

۳۴۶ به خانه خوش آمدی - ۶ می - ۱۹۱۸

۳۵۰ هجی کلمه‌ی «آمریکایی» - ۱۴ می ۱۹۱۸

۳۵۲ ارتباط با خانه - ۱ ژوئن ۱۹۱۸

۳۵۷ تماشای خدا حافظی - ۱ ژوئن ۱۹۱۸

۳۵۹ اسپاسم - ۱ ژوئن ۱۹۱۸

۳۶۴ کار سبک - ۳-۴ ژوئن ۱۹۱۸

۳۶۶ امیدوارم که تو باشی - ۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸

۳۶۸ بگذار که من باشم - ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸

۳۷۰ تکه پاره - ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸

۳۷۲ حرکت به لوستافت - ۱۵ ژوئن ۱۹۱۸

۳۷۵ آنچه را که آدلاید باید می‌دانست - ۱۵ ژوئن ۱۹۱۸

۳۸۳ پاسخ‌های جیمز - ۱۵ ژوئن ۱۹۱۸

۳۸۷ میان پرده

۳۸۷ ساحل دریا - ۱۵ ژوئن ۱۹۱۸

پرده‌ی پنجم ۳۹۲

- ۳۹۲..... نبرد هنری جانسون - ۵ ژوئن ۱۹۱۸
- ۳۹۴ شورای بررسی پزشکی - ۱ جولای ۱۹۱۸
- ۳۹۵..... دریافت نامه - ۲۹ ژوئن، ۱۹۱۸
- ۴۰۲..... دسامبر ۱۹۴۲
- ۴۰۵..... ۱۵ جولای - ۱۷ آگوست ۱۹۱۸
- ۴۱۱..... تالار رویال آلبرت
- ۴۱۵..... تنبل خان - ۲۰ آگوست ۱۹۱۸
- ۴۱۹..... جای زخم‌ها - ۲۱ آگوست - ۱ سپتامبر ۱۹۱۸
- ۴۲۶..... دسامبر ۱۹۴۲
- ۴۲۷ یازده‌ها - ۱۹۱۸ و سالهای بعد از آن
- ۴۳۴ ۱۹۱۹ و سالهای بعد
- ۴۴۰..... دسامبر ۱۹۴۲ - گفتگوی پایانی
- ۴۴۶ دسامبر ۱۹۴۲ - زمان آن فرا رسیده

دنیا از دریچه ی نگاه مهربان تو
چه زیبا می تواند باشد.

تقدیم به پسرم آرمین
با آرزوی اینکه دنیایت
آرام،
بی جنگ
و به زیبایی آرزوهایت باشد.



و زمانی که هفائستوس^۱ این داستان دلخراش را شنید، درحالی که تمام مدت به این فکر می‌کرد که با خشم درون خود چه کند، راهی آهنگری‌اش شد و روی تنهٔ سندان، آهنی بزرگ گذاشت و غل و زنجیری ساخت که نمی‌شد آن را شکست یا بازکرد تا این دلداده‌ها را درجایی که بودند، محکم ببندد.

پس آن دو به کنار صندلی رفتند و دراز کشیدند و خوابشان برد، هفائستون خردمند آنها را ماهرانه غل و زنجیر کرد به نحوی که هیچ کس نمی‌توانست کمک‌شان کند تا دست و پاهایشان را تکان بدهند و یا آنها را بالا بیاورند. آنها با گذشت زمان متوجه شدند که دیگر راه فراری وجود ندارد.

برگرفته از ادیسه^۲ هومر^۳

۱. در اساطیر یونانی ایزد آهنگری، صنعت‌گری، تندیس‌گری، فلز، آتشفشان و آتش، پسر ایزد آسمان‌ها، زئوس و ملکه‌ی ایزدان هراست.

۲. یکی از دو کتاب کهن اشعار حماسی یونان اثر هومر است. ادیسه ادامه‌ی ایلید است و به صورت مجموعه‌ای از سرودها گردآوری شده اما شیوه‌ی نقل آن با ایلید تفاوت دارد. ادیسه سرگذشت بازگشت یکی از سران جنگ تروا فرمانروای ایتاکا است.

۳. هومر یا هُمر شاعر و داستانسرای یونانی است که احتمالاً در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد می‌زیسته است.

پیش نوا

دسامبر ۱۹۴۲ موسیقی راپسودی^۱

اولین لحظات عصر در اتاق انتظار هتل زیبای منهتن^۲ است. منشورهای کریستال آویزان از لوسترها با نور الکتریکی ملایمی می درخشند. زوج‌هایی روی کاناپه‌های مخملی نزدیک آتش کنار هم نشسته‌اند. مردها لباس یونیفورم افسری و زن‌ها لباس رسمی به تن دارند. خدمتکاران رستوران زوج‌ها را سر میزهایی می‌برند که با مجسمه‌های نیم‌تنه‌ی مرمری از بقیه‌ی میزها جدا شده‌اند و محیط دنجی را به وجود آورده‌اند.

ارکستر خودش را گرم می‌کند و با آهنگ «صدای موسیقی راپسودی را می‌شنوم»^۳ شروع می‌کند بعد خواننده‌ای سن نورپردازی شده را با صدای کهربایی خودش پر می‌کند:

عشق من، کنارم بمان
و آهسته در گوشم بخوان
آن وقت آرام در شبی پرستاره
صدای موسیقی راپسودی را خواهم شنید
او دایناشور^۴ نیست اما واقعا صدای زیبایی دارد.

۱. اصطلاحی است با ریشه یونانی به معنای آوازی گسسته و ناپیوسته که اساساً به عنوان شناسایی فانتزی‌های آزاد با نهادی تقریباً رزمی، قهرمانی و یا ملی عرضه می‌گردد.

۲. از بخش‌های پنجگانه شهر نیویورک و مرکز اقتصادی و اداری آن و از نظر تاریخی محل ایجاد آن است.

3. I Hear a Rhapsody

۴. Dinah shore: خواننده، هنرپیشه و شخصیت تلویزیونی آمریکایی بود. او در دوره‌ای از موسیقی جاز معروف به بیگ بند در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ تلویزیونی به اوج محبوبیت خود به عنوان خواننده رسید.

مرد و زنی وارد سالن انتظار می‌شوند و به سمت میز پذیرش می‌روند. تمام چشم‌ها حرکت آنها را روی فرش‌های ایرانی دنبال می‌کنند. مرد که قوی هیکل و اخم‌وست، کلاه فدورا^۱ به سر دارد و آن را تا کمی بالای ابرویش پایین کشیده است. وقتی دنبال کیف پولش در جیب داخل کت چهار دکمه راه‌راهش می‌گردد، مسئول پذیرش دستپاچه می‌شود و این فکر بیخود به سرش می‌زند که شاید مرد به دنبال هفت تیرش می‌گردد. کفش‌های مجلسی سفید مشکی‌اش مد نیستند. آنها خطرناک به نظر می‌آیند، این مرد نیمی از مردان سالن را عصبی و نصفی دیگر را عصبانی کرده است. او از آن دسته مردانی است که می‌تواند شما را زیر پاهایش له کند و خودش این موضوع را می‌داند.

اما خب او زیباست.

هرچند خانمی که او را همراهی می‌کند، بسیار زیباتر است.

او لباس کمر بنددار دست دوزی به تن دارد که آبی پررنگ است و خیلی به او می‌آید. سیمای او به قدری زیباست که همه‌ی زن‌ها را به زانو درمی‌آورد. از موهای مشکی موج‌دار تزیین و پیچیده شده در زیر کلاه مهمانی‌اش گرفته تا چشم‌های درشت با مژه‌های بلندی که از پشت پوشش کوچکی از تور مشکی‌رنگ، پرناز و عشوه‌گرانه نگاه می‌کند و درز جوراب‌های ساق بلند ابریشمی‌ای که در کفش‌های چرم ایتالیایی‌اش محو می‌شود، او را بی‌نهایت زیبا کرده است. او به طرز عجیبی بی‌نقص است. بوی عطرش در سرتاسر اتاق انتظار پخش شده است. همه‌ی کسانی که در آنجا حضور دارند چه زن و چه مرد، تمام و کمال او را تحسین می‌کنند.

مرد بلندقد از این موضوع مطلع است و خیلی راضی به نظر نمی‌رسد.

او یک عالمه پول از جیبش درمی‌آورد و زیر بینی کارمندی که لکنت زبان گرفته، تکان می‌دهد و کلیدی را از دستش بیرون می‌کشد. آنها به طرف دیگر اتاق انتظار می‌روند درحالی‌زن جلوتر حرکت می‌کند مثل اینکه زمان منتظر آنها نمی‌ماند، درحالی‌که خانم جوری گام‌های کوتاه‌اش را برمی‌دارد که انگار او هنر راه رفتن را اختراع کرده است.

آنها هیچ چمدانی همراهشان نیست.

هرچند پیشخدمتی ریش‌دار و قوزدار تا بالای پله‌ها و پایین راهرو دنبال‌شان می‌رود. نگاه‌های پر خاشگرانه‌ی مرد بلندقد باعث دوری همه از آنها می‌شود اما

۱. کلاه نم‌دین و نرم و دارای فرورفتگی در فرق سرو لبه‌ای که به طرف بالا خمیدگی دارد.

این پیشخدمت وقتی با گام‌های کج و معوج به سرعت حرکت می‌کند، همچنان به وراجی خود ادامه می‌دهد. آنها توجهی به او نمی‌کنند و به نظر می‌آید که او اهمیتی نمی‌دهد.

آنها به اتاق‌هایشان می‌رسند. قفل در زیر فشار سریع و چرخش کلید مرد باز می‌شود. آنها در اتاق ناپدید می‌شوند اما پیشخدمت سمج پشت سرشان وارد اتاق می‌شود.

او چندین بار کلید لامپ را سریع روشن و خاموش می‌کند و با شرمندگی می‌گوید: «شاید لامپ سوخته باشد، خیلی زود با تعمیرکار برمی‌گردم.»

مرد می‌گوید: «مهم نیست.»

پیشخدمت پیشنهاد می‌دهد. «یک بطری نوشیدنی براتون بیاورم؟»
مرد به او می‌گوید: «گم شو.» او و همراه دوست داشتنی‌اش در پایین راهرو باریک، پشت کمد دیواری و حمام و داخل سوئیتی که با سلیقه تزئین شده است، ناپدید می‌شوند.

پیشخدمت پاسخ می‌دهد: «هر جور میلتونه.»

آنها صدای باز و بسته شدن در را می‌شنوند.

شاید نتوان به چنین مردی اعتماد کرد و خیلی‌ها به زنی همانند او حسادت کنند و با سرزنش کردن او خودشان را تسکین دهند اما وقتی این دو نمونه‌ی بی‌نقص که گویا تندیس کمال هستند در کنار هم قرار می‌گیرند، خب...
در هر صورت سالهاست که بازار عشق و عاشقی کساد است و عشق‌های عمیق و آتشین دیده نمی‌شوند درست مثل تضاد پیوند جنگ و تن که درهم پیچیده می‌شوند و در آتش می‌سوزند.

ناگهان تور فلزی سردی روی آنها می‌افتد و چراغ‌ها روشن می‌شوند.

پیشخدمت قوزکرده می‌گوید: «عصر بخیر، آفرودیت^۱.»

۱. Aphrodite: الهه‌ی عشق و زیبایی، ونوس یونانی.

تور طلائی

زندانی‌ها که محکم بسته شده‌اند و با چشم‌های نیمه‌بسته نظاره‌گرند، بی‌حال و در وضعیتی بد قرار دارند و شبیه مجرمانی هستند که برای سرقت از بانک جوراب روی سرهایشان کشیده‌اند. سیم طلائی تور که شفاف و انعطاف‌پذیر است، هم وزن زنجیرهای آهنی کشتی است و به آنها فشار می‌آورد. در این تور می‌توان زیبایی شگفت‌انگیز و رندی ماوراءالطبیعه را دید هرچند هیچ کس از سازنده‌ی آن قدردانی نخواهد کرد.

دل‌داده‌ی آفرودیت انگشتان درنده‌اش را روی تور می‌کشد اما تارهای درخشان آن محکم او را نگه داشته‌اند.

او با عصبانیت می‌گوید: «برادر، من تو رو به سیخ می‌کشم. جمجمه‌ات رو مثل پوست تخم‌مرغ له می‌کنم.»

بیشتر مردم از خباثت موجود در صدای بم‌اش می‌ترسیدند و فرار می‌کردند اما هفائستوس، نه. هیکل غول‌آسای او هفائستوس را نمی‌ترساند.

آفرودیت زیبا می‌گوید: «آرس^۱، الکی وقت رو تلف نکن.» او نگاه تحقیرآمیزی به هفائستوس که یونیفورم به تن دارد، می‌اندازد. «سرویزی که این هتل گران قیمت به مشتری‌هایش می‌ده، بدرد نخوره.»

هفائستوس، خدای آتش‌ها، آهنگری و آتشفشان‌ها، توجهی به ضربه‌ها نمی‌کند. روی یکی صندلی نرم لم می‌دهد و پاهای معیوب‌اش را روی فرش زیرپاهایش دراز می‌کند، بعد خدای جنگ را که درواقع برادرش است، مخاطب قرار می‌دهد. هردوی آنها پسران هرا^۲ هستند. «سرویس‌دهی همه جا بعد از اینکه آخرین جنگ تو شروع شد، افتضاح شده است. همه‌ی مردان خوب به خارج از کشور رفتن.»

۱. Ares: خدای جنگ و پسر زئوس و هرا در اساطیر یونانی است.

۲. Hera: بانوی قدرت، حامی زنان و ملکه‌ی آسمان‌ها بود که در غار کوه دیکته به دنیا آمد.

آرس که دوباره از شدت ناراحتی در تور طلائی به خود می پیچد، می گوید: «اونها باید یکجا باشن.» او سعی می کند تا با مکر و حيله سلاحی بیابد و خودش را نجات بدهد. طبیعی است که این کار زحمتی برایش ندارد.

هفائستوس پیشنهادی می دهد: «این کار فایده ای نداره. هرکمی هم که قدرتت به تو بکنه، فانیه. تور من جلوت رو می گیره. اجازه نمیده فرار کنی.» آفرودیت رو به تصویر هفائستوس در آینه می گوید: «تو از من متنفری. حسود، سگ روباه صفت.»

هفائستوس وانمود می کند که شگفت زده شده است. «حسود؟ کی، من رو می گی؟ حسادت به همچین زن وفادار و فداکاری؟»

با وجود اینکه حرفهایش باعث دلخوری آفرودیت می شود اما او به روی خودش نمی آورد. او ژاکت آبی اش را روی بلوزش می پوشد و یک روسری کوچک زیبا دورگردنش گره می زند و به هفائستوس می گوید: «بسیار خب، تو ما رو دستگیر کردی. ما رو مثل دوتا ماهی یک رودخانه به تور انداختی. می خواهی با ما چی کار کنی؟» جوابش این است: «کاری رو که می خواستم کردم. درواقع اولین کاری رو که می خواستم. شما رو دستگیر کردم.»

آرس و آفرودیت طوری به او نگاه می کنند که انگار دیوانه است، احتمال هم دارد که باشد.

«دومین کار: قبل از محاکمه باهم به توافق برسیم.»

آفرودیت ابروهایش را بالا می اندازد. «درمورد چی به توافق برسیم؟»

هفائستوس می گوید: «یک معامله، از این ابله دست بکش و با من به خونه برگرد. همسر وفادار من باش تا همه چیز رو فراموش کنم.»

پیش از اینکه آفرودیت پوزخندی بزند، ساعت روی گچ بری دوربخاری دو سه بار زنگ می زند. آرس که شاهد پاسخ آفرودیت است، حالا با صدای بلند زیرخنده می زند. این صدا بیش از حد اغراق آمیز و بلند است اما به او احساس آرامش می دهد، او هیچ وقت هنرپیشه ی خوبی نبوده است.

آرس عضلات خود را منقبض می کند. «تو فکر می کنی اون از من به خاطر تو دست می کشه؟»

عضلاتش همانند دولفین هایی در زیر پوست روشن اش شنا می کنند. عضلاتش بدون لباس جذاب ترند.

هفائستوس از درون نابود می‌شود ولی او این راه دور را آمده است و مصرانه می‌خواهد که برنامه‌اش را دنبال کند. می‌گوید: «پیشنهادم رو رد می‌کنی؟ پس تو رو برای محاکمه به المپوس^۱ می‌برم؟»

تور که همانند یک پتوی سنگین روی آنها کشیده شده است، حالا به دور آرس و آفرودیت مثل یک کیسه‌ی رختشویی پیچیده می‌شود و آنها را در بر می‌گیرد و زنجیری آنها را به سمت بالا می‌کشد.

کیسه‌ی توری به آرامی در هوا می‌چرخد درست مثل گوشتی که روی زغال داغ دودی می‌شود.

آفرودیت فریاد می‌زند. «داری چی کار می‌کنی؟ فوراً ما رو زمین بزار.»

پیشخدمت پاسخ می‌دهد: «تاریخ دادگاه شما مشخص شده، پدر زئوس^۲ برصندلی قضاوت می‌شینه و بقیه هیئت منصفه رو تشکیل می‌دن.»

سایه روشن مطلوبی از سبز کمرنگ به چهره‌ی الهه‌ی زیبایی می‌آید وقتی تصویر کل پانتئون^۳ با خدایان فنا ناپذیرش که به نشانه‌ی اعتراض فریاد می‌کشند و خواهان مجازاتش هستند، از ذهنش می‌گذرد! هیچ کس نیش تمسخر آنها را به اندازه خودش که یکی از آنهاست، درک نمی‌کند. آن دو دختر پاکدامن پرازادا و اطوار، آرتمیس^۴ و آتنا^۵ از خود راضی، همیشه خودشان را برتر از او خواهند دانست. درست است که شاید مثل یک جوجه در کیسه انداخته شده است اما هنوز غرور دارد. بهتر است که در هتل شیک منتهن با نامزدش وارد مذاکره شود و دلهره مواجه شدن با کل اعضای خانواده‌اش را به جان نبرد.

با لحنی آرام می‌گوید: «هفائستوس.» آفرودیت می‌تواند در صورت تمایل صدایی آهسته و مخملین داشته باشد. «شاید، گزینه‌ی سومی هم باشه؟» متوجه

۱. کوه المپ یا المپوس با ارتفاع ۲۹۷۱ متر بلندترین کوه یونان است که در نیمه شمالی آن کشور در نزدیکی دریای اژه، در مرز تسالی و مقدونیه و در ۱۰۰ کیلومتری تسالونیک، دومین شهر بزرگ یونان واقع شده است.

۲. در اساطیر یونانی، پادشاه خدایان و فرمانروای تمام زیارتگاه‌های واقع در کوه المپ است. او کوچکترین فرزند کرونوس و رئا از نژاد تیتان‌ها بود.

۳. معبد همه خدایان. از معابد مشهور عصر آگوست که در قرن دوم میلادی مرمت گردید و هنوز موجود است. معبد پانتئون رم به عنوان یکی از بزرگترین گنبدهای جهان جزو شگفتی‌های دنیای معماری است.

۴. Artemis: الهه زمین و شکار. این الهه دوقلوی آپولون خدای موسیقی و هنر است.

۵. Athena: در اساطیر یونانی، الهه‌ی خرد، جنگ، صنایع دستی و نگهبان شهر آتن بود و نام آتن را به افتخار او چنین نامیدند.